

نویسد

(وابسته به حزب توده ایران)

شماره ۶ - اسفند ۱۳۵۵

پایان هم پیرامون

عقب نشینی های اخیر رژیم

رژیم دیکتاتوری شاه در تازگی آن است تا سیمای کریه خود را بزرگ کند و آب و رنگ ظاهری بیاراید و خود را در برابر نوا پرفرت خلق های ایران و جهانیان موجه جلوه دهد.

تن در دادن به این تغییر ظاهر و قشری، به اثر فشار روز افزون افکار عمومی جهان از یک سو و نیروهای ملی و مرفقی در داخل کشور از سوی دیگر، و کمگشتنی و سرگردانی رژیم در کلاف پیچیدگی

تدابیر و اصلاحات او، گیرنده سیاسی اجتماعی و اقتصادی مملکت صورت گرفته است. رژیمی که در میان مردم پایتختی ندارد و تکیه گاه های او نیز روز به روز تنگ تر و محدود تر می شود. رژیمی که بزرگ ترین حامی آن امریالیسم پیاولکسرو تنها حربه انجمن ریزه رشک جمهوری است.

اعتقاد است که در دراز مدت و تدریجاً و زمین را زیر پای خود لورزان می بیند. از این رو علی رغم خصلت خدمت موعود و است

غیر انسانی این ناپاچاره عقب نشینی های جزئی و اندک و در اکثر موارد موقت تن می دهد. نمونه این عقب نشینی های تاکتیکی شیوه تازه ای است که در زندان ها اعمال میشوند.

در زندان های شاه این فراموشخانه های قرون وسطایی که شکنجه و تحقیر و شتم و تصفیر و آزار شریف ترین فرزندان خلق در آن ها امری عادی است - ناگهان از ماه گذشته تغییرات چشمگیری در پی آمد.

دو شیطان منحوس بازندان این به خوش رفتاری پرداختند. در چند تا از زندان های سیاسی قصور بیبوله های کمیته ناگهان با کفند دیواری و هکتار اسارتگاه ها را آراستند و در زندان های کمیته به طور غیر منتظره ای سواک و حوله و قاشق و چاقو به زندانیان دادند.

تعداد ملاقات ها بیشتر شد و عدد های از زندانیانی که ماه ها بود موعود زندان های آن ها سر آمده ولی همچنان در اسارت بقیه در شکنجه

نوروز باستانی، جشن بهار و رستاخیز طبیعت را به همه کسانی که در آرزوی فرارسیدن بهار زندگی و رستاخیز اجتماعی و نوروز پیروزی هستند از صمیم دل شاد باش میگوئیم و امید داریم میهن استبداد زده ما نیز در سایه پیوند همه نیروهای آزادیخواه و میهن پرست بزودی از شادی گلهای بهاری و آوای دلپذیر پرندگان آزادی لبریز شود.

نامه یک مادر

کرده و کودگانی که در نخستین سال های حیات فقدان عم انگیزید روماد را احساس می کنند و برای دیدن او چند لحظه های آن ها کیلومترها راه آمد و ماند و بارها و بارها بی نتیجه بازگشته اند و در باره باز آمدن او ساعت ها در انتظار ماند و ماند. این جمع به ظاهر نامعلوم را در درمشتوکی به هم پیوند می دهد و از آن ها فامیل یثانی می سازد که به هم اعتماد دارند و نزد هم در دل می کنند و سفره دل را با بازی گشایند و به هم تسلی و نیرو می دهند.

من امروز از میان این فامیل بزرگ می آیم و با آن که غلبم پرازنده و حسرت است، در برابر این انبوه سوگواران، غم خود را فراموش کردم.

نمی دانم در همین باره بیستمین یا سی امین بار بود که برای دیدن او راهی پسر و نان آورم به اوین می رفتم. هر بار پس از چهارپنجم ساعت انتظار و تحمل تحقیر و بیبراه نگهبانان و دویمانی که با اتومبیل های رنگارنگ خود می آمدند و از در بر ما می گذشتند و چاک دهان شان را با زکرده متلک بارانمان می کردند و بدون آن که پسر را برای یک لحظه هم که شده ببینم، باز می گشتم. پسرم پس از سه سال تحمل زندان در حدود یک سال پیش آزاد شد. شاد و بد بطن و بارها و برای او که گمان نمی کرد بتواند پیش از مرگش یک بار دیگر گوشه ای را ببیند و در آغوشش کند، قابل ترمیم است. بقیه در صفحه ۲

در یکی از زیباترین و سرسبزترین نقاط شمالی تهران، در حاشیه جاد معروف اتوبان، در کنار ده قدیمی اوین، معروف ترین و بزرگترین زندان سیاسی ایران ساخته شده است. از چند کیلومتر مانده به این زندان تابلوی زرد رنگی که روی آن نوشته شده "منطقه نظامی" و بعد از آن های فراوانی که در اطراف پراکنده اند، در نوبت رفت و آمد به این ضلعه را محدود و مشروط می کند. اما با وجود محدودیت شدید ی که برای عبور از کنار این تابلو و رسیدن به دره ای بزرگی که در میان درختان انبوه احاطه شده، وجود دارد، در اکثر روزهای هفته، به ویژه در روزهای پنجشنبه این منطقه منطقه نظامی پایه عبارت درست تر، این اسارتگاه و شکنجه گاه نجیب ترین و شریف ترین فرزندان خلق های ستمدیده ما، انباشته از زنان و مردان و کودکانی می شود که شوهران، فرزندان و پدران و مادران آن ها در اسرار و ای مرموز و وحشتناک اوین زندانی اند. علی رغم کوششی که جلاوران اوین برای جلوگیری از هجوم زندان به این منطقه به عمل می آورند، صاف طولی درانوار به زندانیان در برابر دروازه و آهنین اوین هر پنجشنبه طولی تر می شود، صفتی از پسر مردان در هم شکسته، پسران و نوجوانانی که اشک چهره های با شکوه شان را خیس